

نظریه انسجام صدق

□ مرتضی فتاحی زاده

اشاره

یکی از نظریه‌های عمده در باب صدق، نظریه انسجام است. براساس این نظریه صدق یا کذب باور عبارت از انسجام یا عدم انسجام آن با دیگر باورهای شخص است. نظریه انسجام روایت‌های فراوانی دارد. هر یک از روایت‌ها، تبیین خاصی از رابطه انسجام ارائه می‌دهند. روایت‌های نظریه انسجام در معرض نقدهایی بوده‌اند و البته برخی از مدافعان درصدد پاسخ‌گویی برآمده‌اند. در این مقاله، روایت‌های مختلف نظریه انسجام تبیین می‌شود و دلایلی که له یا علیه آنها اقامه شده است مورد بررسی قرار می‌گیرد.

صدق (truth) و کذب (falseness) در کاربردهای منطقی و فلسفی از اوصاف گزاره‌ها (statement)، قضایا (proposition)، باورها (belief)، گمانها (conjecture) و آراء (opinion) به‌شمار می‌روند و ما در گفتارهای معمولی و نیز در گفتارهای علمی و فنی پیوسته پاره‌ای از باورها و گزاره‌ها را صادق (true) می‌خوانیم و پاره‌ای دیگر را کاذب (false). اما صدق چیست؟ هنگامی که باور یا گزاره‌ای را صادق دانستیم در واقع چه ویژگی و خصلتی را به آنها نسبت می‌دهیم؟ پیش از هرگونه پاسخ‌گویی نخست باید دو نوع پرسش درباره صدق را از یکدیگر جدا سازیم. ما گاهی می‌پرسیم صدق چیست و منظورمان این است که ماهیت آن را شناسایی کنیم. گاهی هم می‌پرسیم

چه چیزی صادق است؟ و مرادمان این است که کدامین باورها یا قضایا و گزاره‌ها صادقند. فیلسوفان با پرسش نخست و دانشمندان با پرسش دوم سروکار دارند. دانشمندان، در پی آنند که قضایای صادق را در حوزه تخصصی خویش کشف کنند. اما فیلسوفان برآنند تا ماهیت صدق را بیابند و منظور از انتساب ویژگی صدق به باورها و قضایا را روشن سازند.

معمولاً گمان می‌رود صدق، هدف درخور و نتیجه طبیعی پژوهش‌های علمی است و باورهای صادق، باورهایی سودمندند، و معنای یک جمله از شرایطی که موجب صدق آن جمله می‌شود، به دست می‌آید، و با استدلال‌های معتبر می‌توان از صدق چیزی دفاع کرد. اینها مدعیاتی معرفت‌شناختی، اخلاقی، معناشناختی و منطقی درباره صدق است و چنانچه بخواهیم چنین مدعیاتی را به خوبی فهم یا ارزیابی یا پالایش کنیم، باید نخست تبیینی از ماهیت صدق عرضه کنیم و برای چنین تبیینی نیز به نظریه نیاز داریم.

یکی از رایج‌ترین نظریه‌ها درباره صدق، نظریه مطابقت (correspondence theory) است. بنابه این نظریه، صدق باوری همچون «برف سفید است» ناشی از وجود ویژگی خاصی در جهان واقعی است؛ یعنی ناشی از این واقعیت که برف سفید است. به همین سان، این باور که «سگ‌ها پارس می‌کنند» به دلیل این واقعیت صادق است که سگ‌ها پارس می‌کنند. مفاد نظریه مطابقت این است که یک باور (یا گزاره، جمله، قضیه و هر رویکرد صدق و کذب‌پذیر) در صورتی صادق است که با واقعیاتی از واقعیات خارج مطابق باشد. این نظریه که از دیرینه‌ترین و رایج‌ترین نظریه‌های صدق است با دشواری‌های چندی از جمله ابهام در مفهوم واقعیت و مطابقت روبه‌رو است، به‌ویژه در مواردی که واقعیت مستقلی جز مشتق اطلاعات و اسناد و باورهای دیگر در دست نیست، مانند حوادث گذشته یا امور قضایی و حقوقی، و نیز در حوزه‌هایی که با مفاهیم نظری و تئوریک محض سروکار دارند؛ مانند منطق و ریاضیات و فیزیک نظری. فهم مطابقت قضایای این حوزه‌های علمی با واقع برخلاف قضایای مشاهده‌ای مانند «برف سفید است» با تجربه و مشاهده‌های ساده امکان‌پذیر نیست، گرچه مشاهده و تجربه محض هم منطقی در همه موارد از صدق یک قضیه مشاهده‌ای و مطابقت آن با واقع خبر نمی‌دهد.

برخی فیلسوفان برای پاسخگویی به این مشکلات، نظریه جایگزین دیگری را به نام نظریه انسجام صدق (coherence theory of truth) پیشنهاد کرده‌اند. این نظریه نخست از سوی شماری از فیلسوفان ایدئالیست همچون برادلی، بلاتشارد و بوزانکه مطرح شد، گرچه بسیاری از فیلسوفان خردگرای بزرگ و سیستم‌سازی مانند لایبنیتز، اسپینوزا و هگل خواسته یا ناخواسته بدین نظریه تمایل داشته‌اند. افزون بر این فیلسوفان، تنی چند از اعضای مکتب پوزیتیویسم منطقی نیز مانند

نویرات و همپل که از نظام‌های ریاضی محض و فیزیک نظری تأثیر فراوان پذیرفته بودند، به نظریه انسجام روی آوردند.

بنابه نظریه انسجام، صدق و کذب یک گزاره (حکم) (judgement) به معنای انسجام یا ناهماهنگی آن با دستگاهی (system) از گزاره‌های دیگر است. گزاره مورد نظر عضوی از دستگاهی است که از طریق استلزام‌های منطقی (logical implication) با سایر اعضای آن دستگاه ارتباط منطقی دارد. برخی از حامیان این نظریه معتقدند که هریک از اعضای دستگاه در واقع از اعضای دیگر استنتاج می‌شود؛ همان‌گونه که در یک دستگاه ریاضی می‌توان قضیه‌ای را از قضایای دیگر استنتاج کرد یا قضایای دیگری را از قضیه مورد نظر نتیجه گرفت. بنابراین، برای آزمودن صدق گزاره‌ای باید انسجام آن را با دستگاهی از گزاره‌ها آزمود.

انسجام را نباید با سازگاری یکسان پنداشت. قضایای «امروز دوشنبه است»، «برف سفید است»، و «سگ‌ها پارس می‌کنند» با یکدیگر سازگارند، یعنی تعارضی ندارند؛ اما لزوماً هماهنگ نیستند. انسجام نوعی وابستگی متقابل یا استلزام دوسویه قضایا در درون دستگاهی از باورها و قضایا است. هیچ قضیه‌ای در دستگاهی هماهنگ از قضایا نمی‌تواند کاذب باشد، درحالی‌که سایر قضایا صادقند؛ و نمی‌تواند کاملاً صادق باشد، در صورتی که بقیه کاذبند. سازگاری را می‌توان از لوازم یک دستگاه هماهنگ پنداشت، چنانچه دستگاه منسجم از باورها و گزاره‌ها داشته باشیم، لزوماً باید سازگار باشد؛ اما سازگار بودن مجموعه‌ای از قضایا همواره مستلزم انسجام آنها نیست، بلکه ناسازگاری آنها نشان ناهماهنگی مجموعه و دستگاه است.

انسجام چونان نظریه‌ای درباره ماهیت صدق

اشاره کردیم انسجام نظریه‌ای درباره ماهیت صدق است. اکنون در توضیح همین نکته یادآور می‌شویم که از دیدگاه برخی از حامیان این نظریه، ماهیت صدق یک قضیه یا باور، مطابقت آن قضیه یا باور با واقعیات خارجی نیست. گویی این نظریه با فهم متعارف ما از صدق و کذب امور چندان موافقت ندارد. از این‌رو، برای سهولت درک مدعای این حامیان نظریه انسجام به امور تاریخی و حقوقی توجه می‌کنیم. اگر ما قاضی دادگاهی باشیم و بخواهیم درباره دعوایی داورى کنیم معمولاً نمی‌توانیم گفته‌های طرفین دعوا را مستقیماً با واقعیات خارجی بسنجیم، بلکه حداکثر می‌توانیم سخنان و گواهی‌ها و ادعاهای متعارض طرفین را بشنویم و بکوشیم نشان دهیم که کدام گواهی‌ها و گفته‌ها با یکدیگر تناسب و همخوانی دارند و کدام یک ناسازگار و ناهمخوانند. همچنین اگر مورخی باشیم و بخواهیم درباره ادعایی مربوط به گذشته داورى کنیم، نمی‌توانیم آن را مستقیماً

با حوادث گذشته مقایسه کنیم. در واقع در بیش تر موارد ما با اموری سروکار داریم که مستقیماً و بی واسطه در اختیار ما نیستند.

در این موارد فقط با تکیه بر اطلاعات موجود درباره مدعای مورد بحث داوری می‌کنیم. این نکته در خصوص فرضیات علمی نیز درست است. روش‌شناسان علوم تجربی گفته‌اند که ما برای حل مسأله‌ای درباره واقعیات مورد تحقیق نخست به بررسی و ملاحظه آنها می‌پردازیم و سپس فرضیه‌ای پیشنهاد می‌کنیم تا آن واقعیات ظاهراً بی‌ارتباط و پراکنده را به گونه‌ای هماهنگ و منسجم تبیین و توجیه کنیم.

اما گروه دیگری از حامیان نظریه انسجام با چنین تفسیری از انسجام موافق نیستند و معتقدند که صرفاً هماهنگ بودن دستگاهی از باورها و گزاره‌ها به خودی خود نمی‌تواند صدق خود را تضمین کند؛ زیرا همچنان این پرسش باقی می‌ماند که آیا دستگاه هماهنگ مورد نظر صادق است یا نه؟ اینان تأکید می‌کنند که فرضیات را باید با واقعیات خارجی آزمود. داوری‌های قضات دادگاه‌ها یا مورخان نیز ممکن است در واقع درست یا نادرست باشند. حامیان دسته اول نظریه انسجام نیز در پاسخ می‌گویند ما منکر ارتباط صدق و کذب باورها و گزاره‌ها با واقعیات خارجی نیستیم. چنان‌که برادلی در این مورد می‌گوید «صدق و کذب به ارتباط میان اندیشه‌های ما با واقعیت بستگی دارد»^(۱) اما باید به یاد داشته باشیم که مفهوم واقعیت و آگاهی از آن از دیدگاه ایدئالیست‌های حامی انسجام به چه معنا است. از نظر آنان، هنگامی که ما حکمی را با واقعیت مطابقت می‌دهیم، درحقیقت انسجام آن را با واقعیاتی می‌سنجیم که خودشان خصلت ایدئالی دارند. البته لازمه ایدئال بودن این نیست که حتماً توسط کسی اندیشه شوند یا به تجربه درآیند؛ زیرا واقعیت به اذهان ما وابسته نیست، بلکه اذهان ما خود بخشی از واقعیت است. ایدئال بودن واقعیت یعنی این‌که واقعیت برای اذهان ما قابل درک و فهم است.

واقعیت، یک کل همبسته (correlated whole) است و از لحاظ اصولی و نظری درک و فهم چنین کل همبسته‌ای برای اذهان انسان‌ها امکان‌پذیر است، گرچه در عمل بسیار دشوار است؛ زیرا ما انسان‌ها علم مطلق نداریم و عملاً نمی‌توانیم بر کل واقعیت احاطه علمی بیابیم بلکه فقط قادریم بخشی از آن را درک کنیم. ممکن است واقعیت‌های بسیاری باشد که هرگز ذهنی از آن آگاه نشود. البته همان بخشی از واقعیت که برای اذهان ما قابل شناسایی است، از کل واقعیت مجزا و مستقل نیست، بلکه جزئی از آن است. استقلال هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی بخشی از واقعیت از کل واقعیت امکان‌پذیر نیست.

ایدئالیست‌ها معتقدند که ماهیت و هویت هریک از اشیای عالم فقط در پرتو ارتباط آن با بقیه

عالم معنا و تحقق می‌یابد. هر تحولی در بخشی از عالم، امور دیگر را نیز دستخوش تحول می‌سازد. در نگاهی سطحی و غیرعلمی یا غیرفلسفی شاید چنین بنماید که وجود فنجان روی میز و در مقابل ماه تابان تأثیری بر وضعیت ماه ندارد. اما از نگاهی علمی یا فلسفی وجود فنجان مذکور بر ماه تأثیر می‌گذارد هرچند تأثیر آن بسیار اندک است؛ زیرا فنجان نیز دارای جرم است و میان آن و جرم ماه نیروی کشش دوسویه هست، نیروی جاذبه متقابل فقط یکی از ارتباط‌های ممکن میان آن دو است. اندکی دگرگونی در وضع فنجان یا ماه در ارتباط آن دو با هم تأثیر می‌گذارد. شناخت کامل از فنجان در صورتی میسر است که از ارتباط آن با ماه و نیز از ارتباطش با پدیده‌های دیگر آگاه باشیم؛ اما معمولاً در عمل چنین چیزی امکان‌پذیر نیست. از این‌رو، شناخت ما از فنجان، شناختی ناقص از کل حقیقت و صدق است.

بنابراین مسأله صدق این نیست که آیا فلان باور و اندیشه، با واقعیت مطابق است و به‌درستی آن را توصیف می‌کند یا نه؛ بلکه این است که آیا آن اندیشه بخشی از ساختمان واقعیت به منزله یک کل همبسته است یا نه؟ ایدئالیست‌ها براساس همین دیدگاه هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی درباره جهان و آگاهی ما از آن، که به نظریه روابط درونی (internal relations) معروف است، معتقدند که ماهیت صدق را در انسجام باید جست. به گفته برادلی:

صدق بیان ایدئالی (ideal expressive) از جهان است که درعین حال هماهنگ و جامع (comprehensive) است. این بیان نباید با خودش ناسازگار باشد، و هیچ‌گفته‌ای نباید بیرون از این بیان هماهنگ و جامع باشد. صدق کامل (perfect truth) را در یک کلام باید نظریه‌ای درباره یک کل نظام‌مند (systematic whole) دانست.^(۲)

یواکیم نیز در تعریف صدق می‌گوید:

صدق به‌گونه‌ای است که همه مؤلفه‌هایش (constituent) متقابلاً مستلزم یکدیگرند، و متقابلاً وجود همدیگر را به‌مثابه جوهری جانبی (contributory features) در یک معنای واقعی تعیین می‌بخشند. بدین‌سان، مؤلفه‌های هماهنگ یک کل را می‌سازند که می‌توان گفت کارش حفظ سازگاری متقابل مؤلفه‌های خود است و چونان یک غایت شیوه‌های سازنده را کنترل می‌کند.^(۳)

بدین‌سان، ماهیت صدق از دیدگاه ایدئالیست‌های حامی نظریه انسجام با نظریه خاص آنها درباره ماهیت واقعیت گره می‌خورد.

حامیان پوزیتیویست نظریه انسجام نیز انسجام را نظریه‌ای درباره ماهیت صدق می‌دانند. اما به ابعاد فلسفی و هستی‌شناختی ایدئالیست‌ها درباره صدق چندان اهمیتی نمی‌دهند و از نظریه روابط درونی آنها یکسره دست می‌شویند. از دیدگاه پوزیتیویست‌ها دستیابی به حقیقت کل درباره یک

شیء و ارتباط آن با بقیه عالم لزومی ندارد. مهم آن است که حقایق مربوط به شیء مورد نظر با یکدیگر و با سایر حقایق و صدق‌های موجود انسجام باشند. در بستر سایر حقایق و صدق‌ها است که چیزی صادق یا کاذب خواهد بود؛ حتی اگر آن چیز از لحاظ هستی‌شناختی با سایر امور عالم ارتباط داشته باشد یا نه.

یکی از مسائل سرنوشت‌ساز و ویرانگر در برابر نظریه انسجام این است که آیا صدق و حقیقت جدا و مستقل از انسجام وجود دارد یا نه. پاسخ پوزیتیویست‌های حامی نظریه انسجام نیز همچون پاسخ ایدئالیست‌ها منفی است. هرچند دلایل این دو گروه برای نفی وجود صدق و حقیقت مستقل از انسجام یکسان نیست. اصل تحقیق‌پذیری (verificationist principle) پوزیتیویست‌ها می‌گوید که هیچ مسأله‌ای درباره واقعیت مستقل از آگاهی ما درباره آن وجود ندارد. مشکلات گره زدن ماهیت صدق به اصل تحقیق‌پذیری کمتر از مشکلات نظریه ایدئالیست‌ها درباره ماهیت صدق نیست. اصل تحقیق‌پذیری درباره مدعیات مربوط به گذشته ناکارآمد است. حوادث گذشته تحقیق‌ناپذیرند. بسیاری از نظریه‌های علمی نیز به‌آسانی به تحقیق تجربی تن در نمی‌دهند. اما ما آنها را به این دلیل صادق می‌دانیم که عملاً با طرح کلی ما از اشیا هماهنگند و نیز برای پذیرش آنها دلایل و قرائن کافی داریم و این دلایل نشان می‌دهند که آن نظریه‌ها با چیزهای دیگری که می‌توانیم آزمایش و بررسی کنیم، هماهنگ هستند.

انسجام چونان معیاری برای صدق

انسجام به‌مثابه نظریه‌ای درباره ماهیت صدق تا چندی پیش تقریباً در میان حامیان این نظریه بدون منازع پذیرفته بود. اما در سال ۱۹۷۲ نیکلاس رشر، یکی از حامیان متأخر نظریه انسجام، با توجه به خرده‌گیری‌های متعدد مخالفان قرائت مرسوم از انسجام پیشنهاد کرد که انسجام را نه نظریه‌ای درباره ماهیت صدق بلکه معیاری برای آن بدانیم و ماهیت صدق را چیزی دیگر شبیه مطابقت بپنداریم.^(۴) پیش از او راسل نیز پیشنهاد کرد نظریه انسجام و پراگماتیسم را معیارهایی برای صدق بدانیم.^(۵) اما موافقان تفسیر مرسوم از انسجام چنین تفکیکی را نمی‌پذیرند و معتقدند انسجام به‌منزله معیاری جهان‌شمول برای صدق هنگامی مقبول خواهد بود که این معیار عملاً ماهیت صدق را نیز نشان دهد. آنها می‌پرسند اگر ماهیت صدق چیز دیگری مانند مطابقت باشد، چرا حکمی که هماهنگ است همواره حکمی صادق باشد؟

رشر متقابلاً به آنها، از جمله به بلانشارد، پاسخ می‌دهد و می‌گوید همه معیارها یکسان نیستند؛ برخی قوی‌تر و برخی ضعیف‌ترند. او معیارها را بر دو دسته تقسیم می‌کند: معیارهای تضمین‌کننده

(guaranteeing criteria) و معیارهای حجیت بخش (authorizing criteria)، و فقط معیارهای حجیت بخش را معتبر و برای کاربرد آسان تر می داند. معیارهای تضمین کننده در واقع از خود تعریف یک شیء برمی آیند و بنابراین میان تعریف ماهیت یک شیء و معیارهای تضمین بخش ارتباطی دوسویه برقرار است؛ مثلاً اگر اسیدی بودن ماده ای را به داشتن PH دقیقاً کمتر از ۷ تعریف کنیم، پیداست که داشتن PH کمتر از ۷ معیاری تضمین کننده برای اسیدی بودن چیزی است. اما اینکه ماده مورد نظر کاغذ تورنسل را قرمز می کند، یک معیار حجیت بخش است که تقریباً در همه موارد هم درست است و در عمل نیز آسان تر می توان از آن استفاده کرد. به همین سان، هر تعریفی از صدق نیز می تواند متقابلاً معیار تضمین کننده آن هم باشد، خواه در عمل به آسانی به کار آید خواه نیاید. از دیدگاه رشر، ما می توانیم صدق را به مطابقت با واقع تعریف کنیم و نیز تنها معیار تضمین کننده آن را مطابقت بدانیم، هرچند مطابقت معیاری نیست که همواره بتوان به آسانی و مستقیماً مورد استفاده قرار داد؛ درحالی که می توانیم از انسجام چنان معیاری حجیت بخش استفاده کنیم و در عمل نیز بسیار آسان تر و سودمندتر است. رشر معتقد است که بلاشمار این دو نوع معیار را با هم خلط کرده است. (۶)

درجات صدق

پیش از این، هنگام بحث از دیدگاه ایدئالیست ها درباره ماهیت صدق از اصل روابط درونی سخن گفتیم. بنابه اصل روابط درونی، ویژگی بارز اعضای یک دستگاه منطقی همچون ریاضیات محض این است که هیچ عضوی از آن، در صورتی که روابطش با دیگر اعضا و نحوه وجود آنها کاملاً متفاوت باشد، عضو دستگاه نخواهد بود؛ مثلاً اگر عدد ۲ یک سوم ۴ باشد، نه یک دوم آن، یا ریشه مکعب ۲۷ باشد، نه ریشه مکعب ۸، دیگر عدد ۲ نخواهد بود. به همین دلیل است که می گویند معنا و صدق مثلاً « $2+2=4$ » با معنا و صدق همه گزاره های دیگر در دستگاه حسابی گره خورده است، و علم ما به معنا و صدق این گزاره در گرو علم ما به معنا و صدق گزاره های دیگر است. این اصل را که اگر چیزی روابطش با چیزهای دیگر در یک دستگاه فرق می کرد، دیگر خودش همان چیز نمی بود، اصل روابط درونی می نامند و حامیان نظریه انسجام می گویند این اصل بر هر عنصری اعم از ذهنی یا عینی تطبیق می کند. آنها در تأیید این اصل برهان می آورند که اگر مثلاً «رنگ آبی از نظر ما با همه رنگ های موجود در طیف رنگ ها، که از لحاظ شباهت و اختلاف با آنها ارتباط دارد، و با همه سایه های موجود در ردیف خود، و با تعریفش بر حسب کیفیت، فرق می کرد، ما هرگز معنای یک گزاره درباره شئی آبی رنگ را نمی فهمیدیم، چه رسد به این که بخواهیم از صدق یا کذب آن آگاه

شویم»^(۷) بنابراین نه تنها معنا و ماهیت یک گزاره در پرتو ارتباطش با سایر گزاره‌های دیگر مجموعه خود روشن می‌شود، ارزش صدق آن نیز کاملاً به همین ارتباط بستگی دارد.

پيامد منطقی اصل روابط درونی و نظریه انسجام به‌طور کلی آموزه درجات صدق (degrees of truth) است. اگر صدق یک گزاره در گرو صدق همه گزاره‌های دستگاه خود و در نتیجه در گرو کل دستگاه است و تنها در این دستگاه است که می‌توان به صدق آن گزاره پی برد، پس می‌توان گفت یک گزاره خاص فی‌نفسه به‌طور جزئی صادق و بنابراین به‌طور جزئی کاذب است، درحالی‌که فقط کل دستگاه به‌طور کامل صادق است.

اصل درجات صدق را نباید با احتمال (probability) یا مقبولیت (plausibility) صدق یک حکم یا باور اشتباه گرفت. البته اصل درجات صدق از مؤلفه‌های لازم نظریه انسجام صدق به‌شمار نمی‌آید، بلکه از جمله مسائل جانبی آن است و از لحاظ تاریخی، چنان‌که قبلاً اشاره کردیم، بیش‌تر با برداشت‌های ایدئالیست‌های حامی انسجام از این نظریه ارتباط دارد، نه با آرای پوزیتیویست‌های حامی آن. علت جانبی و فرعی بودن اصل درجات صدق این است که می‌توان نظریه انسجام را بدون این اصل نیز تدوین و بیان کرد. ما نیز از این رو به این اصل اشاره می‌کنیم که بر خود نظریه انسجام صدق پرتو بیش‌تری بی‌فکنیم.

چرا نظریه پردازان انسجام ایدئالیست به این اصل معتقدند؟ همان‌گونه که یادآور شدیم، از دیدگاه آنان واقعیت و معرفت از واحدها و عناصری متمایز و مستقل از هم پدید نیامده است، مانند بنا و ساختمانی که از آجرهای تشکیل‌دهنده مجزا ساخته شده است. واقعیت از لحاظ فلسفی یک کل همبسته است و اجزای مستقل و جداگانه ندارد. از این رو، یک حکم مفرد بخشی از صدق و حقیقت است و فقط به‌نحو جزئی می‌تواند صادق باشد. کل صدق و حقیقت مربوط به کل واقعیت است، اما این کل صدق، چیزی افزون بر جزئی از صدق و جدای از آن نیست، بلکه کل صدق همان صدق و حقیقت تمام و کمال جزئی از صدق است؛ زیرا احکام مفرد و صدق‌های جزئی فقط از لحاظ فهم ناقص ما جزئی از صدق خواهند بود. صدق جزئی، چیزی است که به‌نحو جزئی صادق دانسته شده است، نه این‌که بخش جداگانه‌ای از اجزای دیگر نداشته شود. این نکته را با مثالی توضیح می‌دهیم. یک هندسه‌دان برجسته و کارورزیده با شاگردی مبتدی در هندسه، هر دو، اصول هندسه اقلیدسی را می‌پذیرند اما فهم آنها از این اصول با هم بسیار متفاوت است. هر دو باور دارند که شکل‌های پدید آمده از دو ضلع مجاور و قطر متوازی اضلاع، مثلث‌هایی کاملند، اما فهم هندسه‌دان از حقیقت (صدق) این نکته از فهم شاگرد بسیار ژرف‌تر است. گرچه ما باور هر دو نفر به این حقیقت را با عبارات و کلمات یکسانی بیان می‌کنیم؛ یعنی هر دو در بیان این حقیقت از زبان مشترکی استفاده

می‌کنند، اما فهم یکسانی ندارند. شاید شاگرد در عین پذیرش این حقیقت بیندازد که ممکن است برخی از مثلث‌ها، مثلاً مثلث‌های بزرگ یا کوچک دارای مجموع زوایای داخلی اندکی بیش‌تر یا کمتر از دو قائمه‌اند. هندسه‌دان نمی‌تواند چنین چیزی را بپذیرد و آن را نادرست می‌داند، همچنان‌که $1+1=7$ را نمی‌پذیرد و نادرست می‌داند. به‌طور کلی، باور هندسه‌دان درباره شکل‌های حاصل از قطر متوازی‌الاضلاع و دیگر باورهایش درباره مثلث از ژرفای بیش‌تری در مقایسه با باور شاگرد مبتدی برخوردار است. باور شاگرد فقط از لحاظ واژه‌ها و عبارات با باور هندسه‌دان مشابه است.

مفهوم مثلث برای هندسه‌دان معنای بیش‌تری دارد تا برای شاگرد مبتدی. باور هندسه‌دان درباره مثلث‌ها با دستگاهی که این باور عضوی از آن است، دارای درجه انسجام بیش‌تر است. این شدت انسجام فقط از جهت مستحکم‌تر بودن پیوند آن باور با سایر باورهای دستگاه مذکور نیست، بلکه از جهت تفسیر عمیق‌تر معنای آن باور نیز است. باری، اگر انسجام را نظریه‌ای دریاب ماهیت صدق بدانیم، پس از انسجام ژرف‌تر به صادق‌تر می‌رسیم. منظور از درجات صدق یا درجه‌ای بودن صدق همین است.

اما چرا باید بپذیریم که فهم ژرف‌تر از صدق همانا صدق بیش‌تر است؟ چرا صدق را پاسخ مثبت یا منفی به حکمی جزئی ندانیم که با معیاری جزئی ارزیابی شده است؟ جواب حامیان درجات صدق روشن است؛ زیرا صدق‌های جزئی وجود ندارد. صدق، چیزی واحد در زمانی واحد نیست، بلکه مستلزم دستگاهی به‌مثابه یک کل است. صدق از به‌کارگیری یک معیار انتزاعی پدید نمی‌آید و خودش نیز چیزی انتزاعی نیست؛ بلکه صدق بیانگر چگونگی تناسب یک حکم واقعی با یک دستگاه کامل است، و تناسب و همخوانی نیز چیزی ذودرجه‌ای [= مدرج] است. بنابراین، اگر صدق را انسجام بدانیم، پس درجه انسجام نیز درجه صدق خواهد بود.

انسجام، آن‌سان که از نظریه انسجام صدق برمی‌آید، مستلزم دو ویژگی سازگاری و جامعیت است. ممکن است حکمی به‌سبب ناسازگاری با صدق‌ها و حقایق پیرامونی دیگر یا به دلیل جامع نبودن، از کفایت لازم برخوردار نباشد؛ مثلاً این باور شاگرد مبتدی که برخی از مثلث‌های اقلیدسی ممکن است دارای زوایایی بزرگ‌تر یا کوچک‌تر از دو قائمه باشند، فاقد ویژگی اول است؛ یعنی از آفت ناسازگاری با باورهای دیگر رنج می‌برد. درحالی که معرفت او از ماهیت مثلث‌های اقلیدسی که خطای مذکور را ممکن می‌سازد، فاقد ویژگی دوم است و جامعیت لازم را ندارد. در این باور شاگرد مبتدی دو نقص هست که باید به دوگونه مختلف جبران شود. برای رفع نقص اول باید ناسازگاری میان آن باور و سایر باورهای او را برطرف کنیم، و برای رفع نقص دوم باید بر ژرفای فهم او از مثلث بیفزاییم.

طرفداران آموزهٔ درجات صدق مدعای دیگری نیز دارند. آنها می‌گویند احکام و باورها افزون بر ناقص بودن، صدق را نیز مخدوش می‌سازند. این مخدوش‌سازی صدق ناشی از محدودیت فهم است. حتی فهم هندسه‌دان برجسته و ممتاز نیز محدودیت‌هایی دارد؛ زیرا حقایق و صدق‌های هندسی می‌تواند بیانگر صدق‌های منطقی سطح بالاتر و نهایتاً گویای صدقی باشد که هندسه‌دان مذکور نیز کاملاً با آن آشنا نباشد. در فهم محدود ما، احکام هریک از ما مطلق نخواهد بود، زیرا معطوف به مرزهایی غیرواقعی و تمایزاتی غیرحقیقی و مخدوش است. در واقع، هم مرزهای فهم و هم تمایز آن غیرواقعی و مخدوش است. از این‌رو، ایدئالیست‌های حامی نظریه انسجام می‌توانند مدعی شوند که حتی معرفت هندسه‌دان برجسته و ممتاز از مثلث نیز به‌طور جزئی (جزئاً) صادق و به‌طور جزئی (جزئاً) کاذب است؛ زیرا مثلث‌ها یا هندسه را گویی چونان اموری مجزا و متمایز لحاظ می‌کند.

بررسی

یکی از قوی‌ترین اشکالات نظریه انسجام در باب صدق این است که ممکن است دستگاه‌های هماهنگ متعددی باشند که سازگاری یکسان و پیوندهای استلزامی دوسویه برابر و دامنه‌ای به اندازه کافی گسترده داشته باشند و در این صورت کارگزينش دستگاه برتر دشوارتر خواهد بود.^(۸) هنگامی که دو مجموعه و دستگاه باورهای هماهنگ داریم چگونه می‌توان یکی از آنها را برگزید. این‌گزينش وقتی بسیار دشوار می‌شود که دو دستگاه چنان با هم ناسازگار و مغایر باشند که نتوان آنها را در دستگاهی بزرگ‌تر ادغام کرد. در صورت وجود دو دستگاه متعارض با هم آیا می‌توان هر دو آنها را صادق پنداشت؟ بله در صورتی این دو دستگاه هماهنگ ولی متعارض با هم را می‌توان صادق دانست که هریک به جهانی کاملاً متفاوت با جهان دیگری متعلق باشند و مطلقاً با یکدیگر ارتباطی نداشته باشند. در این صورت باید پرسیم که ما واقعاً در کدام جهان زندگی می‌کنیم یا کدامین دستگاه هماهنگ به جهان ما تعلق دارند؟ پیدا است که فقط یک از دستگاه‌ها در جهان کنونی ما صادق خواهند بود، نه هر دو دستگاه متعارض. ما نمی‌توانیم نتایج ذاتاً هماهنگ هر دو دستگاه متعارض با هم را بپذیریم و هر دوی آنها را در جهانی واحد صادق بدانیم. اگر بخواهیم از پذیرش دستگاه‌های متفاوت ناسازگار با هم بپرهیزیم، باید روشی برای شناسایی دستگاه واقعی از دیگر دستگاه‌های ممکن داشته باشیم.

نظریه پردازان انسجام گویی در این‌جا چاره‌ای ندارند جز آن‌که نهایتاً به تجربه و مشاهده روی آورند؛ زیرا مساله این نیست که کدام‌یک از دستگاه‌ها در حالت انتزاعی صادقند، بلکه می‌خواهیم

بدانیم کدام یک از دستگاه‌های هماهنگ با جهانی که ما از آن آگاهییم و در آن زیست می‌کنیم، وفق می‌کنند.

اما آیا روی آوردن نظریه پردازان انسجام به تجربه و مشاهده مستلزم آن است که آنها به چیزی جز انسجام مثلاً به نظریه مطابقت با واقع چونان تعریفی قاطع و مشخص از صدق توسل جویند؟ گویی پاسخ مثبت است، زیرا از گفته‌های برخی از نظریه پردازان انسجام نیز چنین چیزی برداشت می‌شود؛ مثلاً برادلی، از حامیان مشهور نظریه انسجام، گفته است: «صدق باید صدق چیزی باشد و این چیز خودش صدق نیست»^(۹) بنابراین، به نظر می‌رسد که انسجام دیر یا زود ناچار است اعتبارش را از چیزی اساسی‌تر جز انسجام محض کسب کند. سخن برادلی معمولاً چنین تفسیر می‌شود؛^(۱۰) اما خود وی هشدار می‌دهد که در این جا باید دقت کنیم تا دچار سوء تفسیر نشویم. او می‌گوید ما موجودات محدودی هستیم که باورها و آگاهی‌هایمان از جهان نیز ناقص و محدود است. ما نمی‌توانیم عملاً به کل واقعیت احاطه علمی بیابیم. از این رو، فقط احکام و باورهای اندکی درباره واقعیت مطلق صادقند. ناقص و محدود بودن اطلاعات و آگاهی‌های ما درباره واقعیت سبب می‌شود که از وضوح کافی برخوردار نباشند و در نتیجه ما نمی‌توانیم صدق یا کذب آنها را مستقیماً با بررسی آنها مشخص کنیم. حتی نمی‌توانیم انسجام آنها را یا ناهماهنگی‌شان را با واقعیت به‌طور کامل دریابیم؛ واقعیتی که حتماً فقط یک چیز است و در برابر ما است، اما ما نمی‌توانیم آن را آن‌چنان که هست ادراک کنیم. پس به جای این‌که صدق یا کذب آنها را با بررسی روابط درونی‌شان با کل واقعیت نشان دهیم، مستقیماً احکام و باورهایمان را با بخش‌هایی از واقعیت مقایسه می‌کنیم. بنابراین می‌توان گفت برای اهداف جزئی، مطابقت با واقع معیاری ضروری است، با وجود این، انسجام همچنان ماهیت صدق خواهد بود.

ایدئالیست‌ها نیز می‌پذیرند که فقط یک واقعیت نهایی وجود دارد و آن واقعیت همان جهان مورد تجربه ما است که حتماً هست. اما ممکن است ما دستگاه‌های هماهنگ جزئی و ناقصی داشته باشیم که ظاهراً با جهان مورد آگاهی محدود ما هماهنگ باشند. در صورت وجود دستگاه‌های متعدد، فقط باید آگاهی خود را از طریق اندیشه و تجربه بسط دهیم تا بدین سان بتوانیم دستگاه برتر را برگزینیم. به هر روی، بحث بر سر دستگاه‌های هماهنگ متعدد مربوط به همین جهان است نه جهان‌های خیالی. جهان واقعی برای حامی انسجام یا حامی نظریه مطابقت یا هر کسی دیگری یکی است و آن جهانی است که در آن زندگی می‌کنیم. اما آگاهی‌ها و باورهایمان از جهان که دستگاه‌های هماهنگ گوناگون را می‌سازند ممکن است به سبب محدودیت و نقص ظاهراً با یکدیگر متعارض باشند که در این صورت باید دستگاه برتر را با توجه به ویژگی‌هایی همچون سازگاری، سادگی،

قدرت تبیین‌کنندگی، کارایی عملی بیش‌تر برگزینیم.

مخالفتان انسجام بدین پاسخ خرسند نمی‌شوند و همچنان می‌پرسند آیا انسجام واقعاً ماهیت صدق را نشان می‌دهد؛ یعنی آیا انسجام چیزی است که باورهای صادق را صادق می‌کند، حتی اگر ما از انسجام آنها آگاه نباشیم؟ اگر آگاهی کامل و قطعی از انسجام باورها با واقعیت و با مطلق عملاً امکان‌پذیر نیست و شناخت‌هایمان پیوسته ناقص است، پس انسجام چگونه می‌تواند ماهیت صدق را نشان دهد و اصولاً دانستن این‌که باوری نهایتاً با سایر باورها هماهنگ است یا نه چه تأثیری در صادق بودن یا نبودن آن دارد. ما می‌توانیم باور کنیم که فنجان روی میز است، زیرا می‌توانیم آن را ببینیم، و می‌توانیم در این باور خود صادق باشیم، خواه بدانیم که این باور نهایتاً با مجموعه‌ای از باورهای دیگرمان هماهنگ است یا نه.

موافقان نظریه انسجام می‌گویند هر باوری نهایتاً به انسجام می‌رسد، چون باورها و گزاره‌ها و قضایا پیوسته گرانبار از نظریه‌اند (theory-laden) و بنابراین گرانبار و سرشار از هماهنگی‌اند (coherence-laden). هیچ حقیقت و صدق و مستقل و مجزا وجود ندارد. صادق بودن و کاذب بودن فقط در متن و زمینه سایر باورها و آگاهی‌ها معنا می‌دهد. فنجان مثال مذکور فقط برحسب دستگاه بزرگ‌تری از باورها و حقایق به منزله فنجان درک می‌شود. بنابراین، چاره‌ای از زمینه‌گرایی (contextualism) نیست و صدق در جدول و شبکه سایر صدق‌ها و حقایق معنا می‌یابد. هیچ صدق و حقیقت اتمیک و مستقل و منفردی امکان‌پذیر نیست.

مخالفتان نظریه انسجام ممکن است بگویند فقط باورها و احکام ما از جمله احکام ما درباره تجربه‌های اساسی و مشاهدتی وابسته به زمینه و متن و بافتند. اما خود تجربه‌های اساسی و بنیادین به‌طور بسیط و جدا از بافت و متن سایر باورها و تجربه‌ها دریافت می‌شوند و چونان پایه‌هایی مستقل برای باورهای هماهنگ رو بنایی خواهند بود.

موافقان نظریه انسجام در پاسخ می‌گویند داده‌های حسی و تجربی و بسیط وجود ندارد. آگاهی‌های ما حتی آگاهی‌های حسی و تجربی محصول مشترک احساس و فاهمه است؛ به تعبیر کانتی، داده‌های حسی در بافت و زمینه مقولات ذهن درک می‌شوند و از این‌رو وابسته به متن‌اند و به‌همین سبب خطاناپذیری و اتمیک بودن داده‌های حسی افسانه‌ای بیش نیست. برادلی در این خصوص می‌گوید:

من نمی‌توانم باور کنم که ما می‌توانیم خود را از داده‌های غیرنسبی و رابطه‌ای مستقل کنیم. اما... هیچ واقعیت خاصی بی‌چون و چرا نیست. با هر واقعیت ادراک یا حافظه یک تفسیر تعدیل شده‌ای اساساً امکان‌پذیر است و بنابراین چنین واقعیتی برکنار از امکان خطا نیست.^(۱۱)

خلاصه آن‌که از دیدگاه حامیان نظریه انسجام داده‌های تجربی و حسی نیز همواره با نوعی تفسیر و تعبیر همراهند و در متن همین تفسیر و تعبیرها است که معنا می‌یابند. اگر فرضاً تجربه‌ای محض و بدون هیچ‌گونه تفسیر و تعبیری در کار باشد، به کار شناسایی و آگاهی‌های گزاره‌ای نمی‌آید، زیرا آگاهی‌های گزاره‌ای که با باورها و قضایا و گزاره‌ها و جملات، یقین‌ها و گمان‌ها و به‌طور کلی با احکام و زبان سروکار دارند و اموری صدق و کذب‌پذیرند، فقط با آگاهی‌هایی از سنخ خود تأیید یا ابطال می‌شوند؛ مثلاً اگر در مورد گزاره «فنجانی روی میز است» پرسیم که شما چگونه این را می‌آزمایید، ممکن است پاسخ دهید که «چشمان خویش را می‌کشاییم و با دقت می‌نگریم و خواهیم دید» و اگر چیزی را که دیدیم، با گزاره مذکور مطابق باشد، این حکم و گزاره را صادق می‌دانیم؛ اما حامیان نظریه انسجام خواهند گفت شما در این پاسخ فرض گرفته‌اید که واقعیتی سخت و تردیدناپذیر مستقیماً با حس‌تان مواجه شده است که اندیشه و باور باید خودش را با آن وفق دهد؛ درحالی که چنین نیست، زیرا چیزی را که شما واقعیت پنداشته‌اید درحقیقت حکم یا مجموعه احکام دیگر است و آنچه موجب اثبات و صحت می‌شود، انسجام حکم نخستین با این احکام است. در این جا عوامل بسیاری همچون، تجربه و تربیت و تعلیم قبلی شما و میزان به‌کارگیری توانایی‌های مفهوم‌پردازی‌تان در نحوه ادراکتان از فنجان و میز تأثیر می‌گذارد.

علت این که ادراک شما از واقعیت فنجان و میز سرشار از حکم است این است که بدون ذخیره‌ای از احکام و باورها و آگاهی‌های پیش‌زمینه نمی‌توان واقعیت مشاهده شده را به ترتیب به‌عنوان فنجان و میز بازشناسی کرد. آزمونی که درباره صدق حکم «فنجانی روی میز است» انجام می‌دهید، یا مقایسه‌ای که با واقعیت موجود می‌کنید، مقایسه حکم نخستین با احکام دیگر خواهد بود. نظریه انسجام در این موارد فقط آزمون یا معیار صدق نیست بلکه صدق را نیز معنا می‌کند؛ زیرا نشان می‌دهد که صدق حکم آزمون شده عبارت است از انسجام آن با احکام دیگر، نه با چیزی جز حکم. باری، به‌خوبی پیداست که دلایل حامیان نظریه انسجام در تأیید مدعای خود بر مفروضات بسیاری درباره معنا و واقعیت و اندیشه و حکم مبتنی است و تا حدی نیز از استدلال‌های غیرتجربی ریاضیات و منطق و تا حدی هم از نظریه معرفت آنان متأثر است.

مخالفان نظریه انسجام درباره صدق می‌گویند اندیشه‌های ایدئالیستی حامیان نظریه انسجام و کارورزیدگی برخی از آنان در ریاضیات و فیزیک نظری سبب شده است که آنان در پی اثبات کل معرفت چونان دستگاه فراگیری از گزاره‌های منطقاً به هم مرتبط باشند. در چنین دستگاهی، معیار یا معنای صدق در واقع انسجام گزاره مورد نظر یا اعضای دیگر است. ریاضیات حتی از زمان افلاطون یکی از آرمان‌های فیلسوفان بوده است؛ دستگاه فلسفی لایب‌نیتز بر اصول ویژه‌ای مبتنی بوده که از

نظر وی خصلت منطقی و ریاضی داشت. عنوان فرعی کتاب معروف اسپینوزا درباره اخلاق نیز «اثبات شده به ترتیب هندسی» است. این نمونه‌ها نشان می‌دهند که بسیاری از فیلسوفان باورهای پیشینی ریاضی یا منطقی را چونان سرمشقی برای باورهای دیگر می‌دانستند و مفهوم صدق در حوزه‌های منطقی و ریاضی را به حوزه‌های دیگر تعمیم می‌دادند. درحالی که گزاره‌های پیشینی از نوع گزاره‌های ریاضیات محض و منطقی، برخلاف گزاره‌های تجربی و باورهای معمولی در زندگی روزمره اطلاعاتی درباره ویژگی‌های اشیای موجود در جهان نمی‌دهند، بلکه نتایج گوناگونی را به اثبات می‌رسانند که می‌توان از مجموعه خاصی از آکزیوم‌ها و قواعد ویژه‌ای باری عمل روی آنها استنتاج کرد.

در مورد صدق یک گزاره ریاضی هماهنگ با دیگر اعضای دستگاه‌های موجود یا احتمالی، حتی دستگاه‌های فرضی که درباره جهان نیستند، یا در مورد کذب آن گزاره به سبب ناهماهنگی با سایر اعضای دستگاه خود چندان اعتراضی نیست. اعتراض درباره تعمیم انسجام به سایر حوزه‌ها و باورها است. صدق یک گزاره تجربی مانند «فنجان روی میز است» براساس سازگاری آن با مجموعه باورهای معمولی ما درباره جهان، یا ابطال آن به سبب ناهماهنگی‌اش با سایر باورهای از پیش پذیرفته ما، با اثبات یا ابطال یک گزاره منطقی یا ریاضی فرق می‌کند؛ زیرا اثبات‌ها و ابطال‌های باورهای تجربی، برخلاف ابطال یا اثبات‌های ریاضی و منطقی، فقط بدین دلیل صورت می‌گیرد که ما فکر می‌کنیم قبلاً اثبات شده که مجموعه باورهای تجربی‌مان درباره جهان صادق است و اثبات‌های قبلی مستقل از اثبات جدید صورت می‌گیرد. انسجام یک حکم با حکم یا احکام دیگر فقط بدین دلیل آزمون‌ی عملی برای صدق به‌شمار می‌آید که حکم یا احکام قبلی را مستقل از حکم مورد بررسی صادق دانسته‌ایم.

وانگهی، در گزاره‌های پیشینی ریاضی یا منطقی یا حتی فلسفی پیوند تنگاتنگی میان معنا و صدق است؛ یعنی از معنای واژه‌های به کار رفته در یک حکم یا باور می‌توان به صدق آن رسید. گزاره «دو دو تا نصف هشت است» یا «آنچه معلوم شده است نمی‌تواند کاذب باشد» یا «هر معلولی یک علت دارد» به دلیل واژه‌های بیانگر آنها صادقند؛ زیرا معنای واژه‌ها با یکدیگر ارتباط دارند و چنانند که این گزاره‌ها را صادق می‌کنند؛ اما صدق گزاره‌های پسینی و تجربی را از روی واژه‌های به کار رفته در آنها نمی‌توان به دست آورد. چنان‌که از روی معنای واژه‌های «دو» و «چهار» نمی‌توان فهمید که گزاره «من در صفحه چهارم نسخه تاپپی دو اشتباه کرده‌ام» صادق است؛ درحالی که از معنای واژه‌های «دو» و «چهار» یا «هشت» می‌توان فهمید که گزاره «دو دو تا نصف هشت است» صادق است. نکته دیگر این که انسجام حتی در ریاضیات نیز، از دیدگاه مخالفان انسجام، معیار صدق است نه

معنای صدق. گزاره‌های ریاضی به دلیل معیار انسجام با یکدیگر صادقند. اما صدق به معنای انسجام نیست؛ زیرا وقتی می‌گوییم گزاره‌ای اعم از ریاضی، منطقی فلسفی یا تجربی صادق است منظورمان این است که آنچه گزاره مورد نظر بیان می‌کند یک حقیقت است؛ به طوری که می‌توانیم بگوییم اگر گزاره « X ، Y است» صادق باشد، پس این یک حقیقت است که X ، Y است، خواه این گزاره‌ای ریاضی باشد، خواه تجربی. صادق بودن یک گزاره به معنای بیانگر امری واقعی و حقیقی بودن است.

باری، از مجموع این خرده‌گیری‌ها و پاسخ‌های آن برمی‌آید که دستیابی به معنا و معیاری خدشه‌ناپذیر برای صدق بسیار دشوار است و دست‌کم تاکنون توافقی همگانی بر سر معنا و معیاری واحد صورت نگرفته است. نظریه‌های گوناگون صدق از چنان کاستی‌ها و قوت‌هایی برخوردارند که فروگذارند یکی و برگرفتن دیگری تقریباً ناشدنی است. نمی‌توان یکسره از توانمندی‌های نظریه‌ای درباب صدق به بهانه پاره‌ای از کاستی‌هایش دست شست. گویی این نظریه‌های گوناگون هر یک در حوزه‌هایی از معرفت از کارایی بیشتری برخوردارند و بهره‌گیری از یک نظریه به‌ویژه در مواردی که نظریه دیگر از توان می‌افتد، کاری معقول بلکه ضروری است. به هر روی، این ضعف‌ها و قوت‌های متقابل نظریه‌های صدق مایه دل‌سردی و ناامیدی از دستیابی به معیار یا معنای صدق نیست، بلکه انگیزه‌ای است برای بازنگری‌ها و بازسازی‌های پیوسته آنها و برداشتن گام‌های فراخ‌تر به سوی حقیقت و صدق.

پی‌نوشت‌ها

1. Brodley, F. H.; *The Principles of Logic*, London: Oxford University Press, Revised edition, 1883, P. 2.
 2. Bradley, F. H.; *Essays on Truth and Reality*, Oxford: Clarendon, 1914, P. 233.
 3. Joachim, H.H.; *The Nature of Truth*, Oxford: Clarendon, 1906, Section 2.
۴. رجوع کنید به:
Rescher, N.; *The Coherence Theory of Truth*, Oxford: Clarendon, 1973.
۵. رجوع کنید به:
Russell, B.; *Philosophical Essays*, London: Allen & Unwin, Revised edition, 1910.
6. Rescher, *The Coherence Theory of Truth*, 29-31.
 7. Blanshard, B.; *The Nature of Thought*, 2 vols, London: Allen & Unwin, Vol. 2, P. 316.
۸. رجوع کنید به:
White, A.R.; "Coherence Theory of Truth", in P. Edwards (ed.) *The Encyclopedia of Philosophy*, New York: Macmillan, Free Press, 1976.
- Woolley, A.D.; *Theory of Knowledge*, London: Hutchinson, 1949.

9. Bradley, F. H.; *Essays on Truth and Reality*, P. 320.

۱۰. رجوع کنید به مقاله:

Haack, S.; "Is it True What They Say About Tarski?", *Philosophy* 51, 1976, 323-36.

11. Bradley, *Essays on Truth and Reality*, 203-4.

منابع و مأخذ

Lawrence, E. Johnson, *Focusing on Truth*, London and New York: Routledge, First Published 1992.

Ralphe C.S. Walker, *The Coherence Theory of Truth*, London and New York: Routledge, First Published 1989.

Frank Plampton Ramsey, *On Truth*, edited by Nicholas Rescher, London, Kluwer Academic Publisher, 1991.

Alan R. White, "Coherence Theory of Truth" in P. Edwards (ed.) *The Encyclopedia of Philosophy*, New York, Macmillan, 1976.

۹۶
دوره

شماره ۱۳ / بهار ۱۳۸۲